

«مذهب در سینما» تاریخچه ای است از آثار مذهبی یا مربوط به مذهب در سینمای غرب و آمریکا. بدیهی است که این نوشته تحلیل جامع و کاملی از تاریخ مذهب در سینمای سراسر جهان به دست نمی دهد، اما زمینه ای برای بررسی سینمای دینی ارائه خواهد داد؛ از این رو ترجمه چنین اثری را برای بحث «دین-سینما» مناسب دیدیم.

مذهب در سینما

ایوان باتلر



شاه شاهان - ۱۹۶۱

مقدمه

این کتاب آماری تحقیقی است بر پرداختهای تاریخی کتاب مقدس و آداب مسیحی در فیلمهای تجاری و توسط شخصی که حرفه او نه سینماست و نه کلیسا، نوشته شده است؛ تحقیقی در باب مذهب در فیلمها، و نه فیلم مذهبی. من کوشش داشته ام تا این موضوع را به صورت یک عینیت ملموس و با همان گسترش مفهومی، که ممکن بوده، بررسی کنم. فصلی در مورد فیلمهای ضد مذهبی، و در معنی تالی فاسدان، از قبیل جادوگری و آیینهای شیطانی نیز افزوده ام.

از آنجایی که مرسوم ترین شیوه دستنه بندهی و طبقه بندی را به کار گرفتیم، جز چند مسأله کوچک پیش نیامد. در ضمن،

برخی از تقسیمات فصل بندی نیز ممکن است بی ارتباط و دلخواه به نظر رسد. در کل، تذکره افراد واقعی را برگزیدم؛ افرادی که کاملاً معروف هستند. مثلاً: فرانچسکو داسیزی (فرانسیس دسیر) در بخش اولیا قرار می گیرد، نه در میان کشیشان. ونسان دپل (Vincent de paul) در بخش کشیشان قرار می گیرد، نه در میان اولیاء. در هر فصل، عمدتاً، نظم زمانی را در نظر گرفته ام. اما گاه، وقتی به نظر لازم می آمده است، دو فیلم را که بعضی نکات مشترک داشته اند، با هم آورده ام. مثلاً، فیلمهای مربوط به یحیی تعمید دهنده، و یا فیلمهای مربوط به کرامات مریم عذرا با هم آورده ام. فهرست انتهایی، طوری تنظیم شده که مطلب مربوط به

هر فیلم به آسانی پیدا شود. عناوین اصلی همه فیلمها ذکر شده است.

بدیهی است در کتابی با موضوعی چنین گسترده، جایی برای تحلیلهای مفصل و مبسوط از فیلمی خاص، وجود ندارد. کتابهای تحلیلی طراز اول بسیاری در دست است که منتخب آنها در بخش کتابشناسی ذکر شده است. یافتن نماد و معانی پنهان، بسیار خوشایند است (و ظاهراً بسیار مفید هم هست). حتی اگر یادآور سخنان منسوب به تهوون باشد که پس از خواندن مقاله درخشان مرحوم سردانلد فرانسیس تروی (Sir Donald Francis Tovey) در تحلیل موسیقی اش، گفته بود: «آه خدای من! آیا واقعاً همه این چیزها، منظور من بوده است؟».

کاملاً بدیهی است که فیلمهایی در ارتباط با مذهب یا ماوراءالطبیعه، به خصوص اگر از نظر شکل و قالب، تمثیلی باشند، برای یک چنین کند و کاو مفتون کننده ای، بی نظیرند. بسیار جای خوشوقتی می بود، اگر می شد به نتیجه ای دو سویه رسید؛ زیرا برسون را مرتد می خوانند، بونوئل را کاتولیکی پنهانکار و برگمن را ...؟ چند سال پیش، دیوار کوبی (پوستر) در آسانسور متروهای مختلف دیده می شد که توسط یک فرد مذهبی، اجرا شده بود. این دیوار کوب، به شدت، مسافران مترو را به حیرت می انداخت؛ زیرا شعاعهایی از نور، از سقف آسانسور ساطع بود و این احساس را به افراد داخل آسانسور می داد که همگی زیر علامت صلیب ایستاده اند. به طور یقین، این کشف نمادین، همان قدر سازنده آسانسور را شگفت زده کرده بود که سرفرانسیس، تهوون را به حیرت آورده بود. به نظر من، می توان گفت که تحلیل فیلم (و بدون شک، تحلیلهای من در میان آنها، یک لذت مسری و فاسد است) گاهی به عامل بخت و اقبال، ارتباط پیدا می کند.

واضح است، هر فیلمی که کشیشی، راهبی، کلیسایی یا مبلغین مسیحی و تارک دنیاها را نشان می دهد، لزوماً نمی تواند (یا نباید) مطرح شود. من در واقع، فیلمهایی را انتخاب کرده ام که کاربرد مذهبی آنها، جهتی مشخص در داستان دارد؛ حتی اگر ظاهراً آداب و رسوم مذهبی آن کمتر از بقیه بخشهای فیلم باشد. محدودیت جا هم باعث حذف بعضی فیلمهایی شد که در ارتباط با مسائل اخلاقی بودند (از قبیل: جنگ و صلح، سیاه و سفید، برخورد صداقتها: The clash of loyalties) این فیلمها، ممکن است در مفهوم وسیع کلمه، مذهبی به شمار آیند، اما مفهوم خود را به همین دنیا محدود می کنند: همچنین از تجربه های موقت عبادت، زمانی که «آوازهای دسته جمعی آسمانی» به تدریج محو می شود، صرف نظر شده است، و از تأثیرات عمیق دعا و نیایش خداوند در پایان فیلمی زیردریایی، موسوم به «عزیمت صبحگاهی» (Morning departure) چشم پوشی شد. با وجود این که سعی کرده ام کتاب جامع و شامل باشد، نه انحصاری و یک

بعدی، مع هذا، امیدوارم نتیجه به حد کافی منطقی باشد و از تمام فیلمهای جالب تجاری که کاملاً یا تا بخشی، مذهب را ملحوظ می دارد، یاد کرده باشم.

فصل اول

داستانهای کتاب مقدس - شخصیتهای بارز کتاب مقدس - مسیحیان اولیه - جنگهای صلیبی

انجیل

فیلمسازان به سرعت، کشش ترکیبهای مذهب به اضافه سکن را در سینما تشخیص دادند و از همان ابتدا، یکی از بنیان گذاران سینمای فرانسه، فردیناندزکا (F. Zecca) که در سال ۱۹۰۱ «پسر تبتذیرکار» (Prodigal son) را ساخته بود، در ۱۹۰۳، فیلمی ساخت که می توان آن را احتمالاً اولین نسخه «سامسون و دلیله» (Samson and Delilah) دانست. پاته (Pathe) مجدداً در سال ۱۹۰۷ «پسر تبتذیرکار» و در ۱۹۰۸، فیلمی از «سامسون و دلیله» (که با ورود سامسون به بهشت تمام می شود) را ساخت. داستان اولین جنایت کتاب مقدس در ۱۹۰۵ در فیلم «عدالت و انتقام پس از جنایت» (Justice and vengeance pursuing crime) کار ملیس: Melies (از روی پرودون Proud'hon) ساخته شد و همچنان مردی که با پوست حیوانات سترعورت کرده بود، در صخره ها و کوهها از جسد دیگری می گریخت و با نگاه مصمم فرشتگان، تعقیب می شد، که ملهم از هابیل و قابیل کتاب مقدس بود. در سال ۱۹۰۹، شرکت فیلمسازی آمریکایی ویتاگراف (Vita graph)، جشنواره ای از کتاب مقدس برپا کرد که در آن «دختر یافت» (Jephthah's daughter)، «سالومه»، «قضاوت سلیمان» (Judgment of solomon) - که یک مجموعه فیلم پیاپی، راجع به قضاوتهای حضرت سلیمان بود و در روز شنبه به نمایش گذاشته می شد) و فیلم «شائول و داود» (Saul and David) که به عنوان یک نوآوری در سینما شناخته شد، زیرا شخصیتهای فیلم، قبل از شروع فیلم با تصویری بزرگ معرفی شدند. در ۱۹۱۰، این شرکت فیلمسازی، پس از ساختن فیلمهای مذکور، یک حلقه پنج فیلمی از زندگی موسی ساخت. در ۱۹۱۲، یک فیلم ایتالیایی راجع به زندگی هرود ساخته شد که در آن، سوزان دلابروی (S. de Labroy) در نقش اصلی بازی می کرد.

۱۹۱۳ را می توان سالی خواند که طی آن، اولین فیلمهای تکان دهنده و قوی از روی شخصیتهای کتاب مقدس، ساخته شد. مثلاً، فیلم «جودیت از بتوئیل» (Judith of Bethulia) از دی. دبلیو. گریفیث. این فیلم از روی کتابی معمول در باب حضرت

است که بعدها نقش خانم مدیرهٔ مادروار را در «ناقص الخلقه‌ها» (Freaks) از برا نینگ (Browning) ایفا کرد. چنانچه انتظار می‌رفت، نظر منتقدان گوناگون بود. از یک طرف، فیلم جزو شش فیلم نمونهٔ سال انتخاب شد و از طرف دیگر، نازیمو را نامهربانانه «شاهدخت کوچک جسوری با عقده‌های فریادی و کلاه گیسی از حبابهای شیشه‌ای» خواندند یا «به شدت تصنعی، گاه مضحک، با این همه، زیبا و حیرت‌آور» و «تماشای یک فیلم همراه با لذتی مدام».

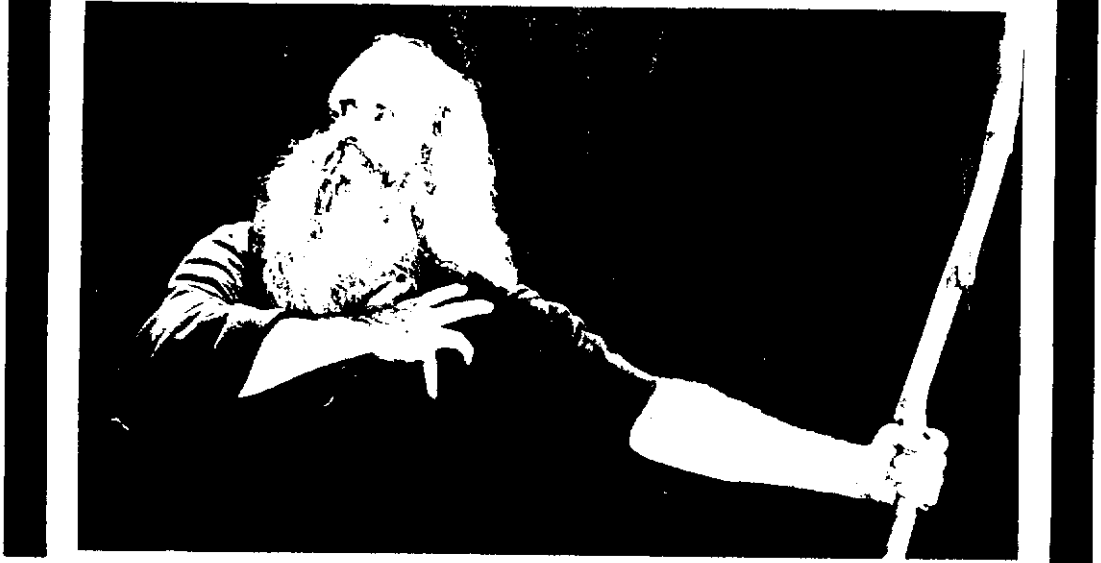
«سامسون و دلیله» دیگری در ۱۹۲۲ در اطریش، توسط الکساندر کوردا (A. Korda) کارگردانی شد. همان سال «ملکه صبا» (Queen of sheba) ساخته شد که بتی بلایت (B. Blythe) در نقش ملکه صبا، ظاهر شد. این فیلم، توسط گوردون ادواردز کارگردانی شد که فیلم «سالومه تدابارا» را قبلاً از او دیده بودیم. در آن زمان، بتی بلایت در جریان جا به جا شدن با دوشیزه بارا، به عنوان سرکردهٔ اغواگران در استودیوهای فاکس بود و حتی مرواریدهای بیشتری - اگرچه چیزی دیگر - به خود آویزان می‌کرد. در واقع، لباسهای او را که هنوز به همان صورت حفظ شده، باید دید تا باور کرد. اگرچه او هنرپیشه‌ای با شخصیتی قابل ملاحظه بود، فریتس لایبر (Fritz Leiber) در نقش سلیمان، حالتی دست دوم داشت. او بدون ریش بود؛ زیرا به نظر کارگردان «هیچ تماشایی تحمل نمی‌کند ملکه صبا، عاشق یک صورت ریش و پشیمی بشود». منتقدان، فیلم را به عنوان یک ماجرای عاشقانه متعلق به امروز که زیباترین زنی که جهان تا حال شناخته، توصیف کردند.

سال بعد، فیلمی عظیم توسط بزرگترین حماسه ساز سینما، ساخته شد. اگرچه همیشه به یاد نمی‌ماند که فیلم توراتی «ده فرمان» از سیسیل بی دمییل (Cecil B. Demille) در ۱۹۲۳، فقط پیش درآمدی است تا داستانی امروزی را نمایش دهد و نکات اخلاقی آن را خاطر نشان کند، و به همین جهت است که از شکلها و قوالبی استفاده شده بود که در فیلمهای قبلی اش، چون «مذکر و مؤنث» (Male and Female)، «آدمکشی» (Mane Laughter) به کار برده بود. این داستان امروزی، داستان دو برادر بود که یکی از آنها، ده فرمان را رعایت کرده بود. در حالی که دیگری، آن را شکسته و در نتیجه، نکبت و بدبختی را برای خود و خانواده اش خریده بود. این به نوع خود، تا جایی که ملودرام در آن دوره اجازه می‌داد، دیدنی بود و کوشش شده بود که تمام «ده فرمان» را در چارچوب داستان بگنجاند. فیلم، جالب و مهیج از آب درآمده بود و به کمک بازی عالی ریچارد دیکس (R. Dix)، یکی از نادر هنرپیشگانی که قادر بود «خوبی» را القاء کند، بدون این که خسته کننده شود، یا شبههٔ خودبزرگ بینی هنرپیشه در آن به چشم آید، راداروک (Rod la Roque) او همچنین ادیت چپمن (E. Chapman) ساخته شد. نیتا نالدی (Nita Naldi) به عنوان زن

مسیح در چتورت (Chatsworth) کالیفرنیا، ساخته شد، و یکی از اولین شاهکارهای گریفیث است. این فیلم، مهارت گریفیث را در انجام کارهای بزرگ، بدون این که سلیقه خاصش از دست برود، نشان می‌دهد. بازیگران این فیلم در غالب کارهای بعدی گریفیث، بازی کرده‌اند؛ از جمله، بلانش سوئیت (B. Sweet) هنری بی. والتال (H.B. Walthall)، رابرت هرون (R. Harron) می مارش (Mae Marsh)، و لیلیان گیث (L. Gish) در نقشی کوچک. داستان جنگهای ماقبل انجیل، شامل «مکابیان» (Maccabees) ساخته چینهٔ ایتالیا، «داود و گولیات» (David and Goliath) تولید پاته، «یوسف در سرزمین مصر» (Joseph in the land of Egypt) با شرکت جیمز کروز (J. Cruze) که بعداً به عنوان کارگردان مطرح شد؛ و «سامسون» تولید یونیورسال، با شرکت جی. وارن کریگان (J. Warren Kerrigan) در نقش سامسون، میم کلسو (Mayme Kelso) در نقش دلیله. برای هزینه این فیلم، مساعده‌ای نیز گرفته شده بود.

جنگ جهانی اول، طبیعتاً، تأثیری محدود کننده در ساختن فیلمهای انجیلی داشت. اما در ۱۹۱۸ «سالومه تدابارا» (Theda Bara) به کارگردانی جی. گوردون ادواردز (J. Gordon Edwards) ساخته شد که در آن، دوشیزه بارا، با تحمل بسیار آراسته شده بود و در حالی که یحیی تمهید دهندهٔ خوش هیکل را (البرت روسکو A. Roscoe)، که ظاهراً به خوبی در رژیم غذایی ملخ دریایی و غسل صحرائی اش موفق شده بود، اغوا می‌کرد، مرواریدهایش را تکان می‌داد. «سالومه» جالب دیگری که حتی امروز هم موجب شگفتی است، سالومه نازیمو (Nazimova) ساخته ۱۹۲۲ است که چارلز برایانت (C. Bryant) آن را کارگردانی کرده است. آرایش صحنه و لباسها بر مبنای نقاشیهای اوبری بردلی (Aubrey Beardsley) [به سبک آرنو] توسط ناتاشا رامبوا (N. Rambova) همسر رودلف والتینو انجام شده بود و تمام فیلم، دارای سبکی خاص بود. این «سالومه» جنجال بسیار ایجاد کرد. خانم نازیمو، فیلم را تولید کرد و در این معامله پرمخاطره، خسارت سنگینی متحمل شد. فیلم به رغم ولخرجی اش، نوعی زیبایی و فریبندگی دربردارد که حتی امروز نیز قابل ملاحظه است و برای بینندگان باذوق، ارزش دیدن دارد.

نازیمو با هیکل پسرانه و کلاه گیس حیرت‌آورش (گیس مصنوعی از منگوله‌های کثانی و ماسوره‌هایی از مروارید) به طرز معجزه‌آسایی، نشان دهنده جوانی و سبکسری دختر هرودیس بود - هرچند نازیمو در آن زمان، چهل و سه سال داشت و نایجل دُ برولیر (Nigel de Brulier)، اگرچه برای یک پیغمبر از زندان درآمده، زیاده‌تر و تمیز بود، اما در فیلم به خوبی القاء می‌شد که چگونه به آتش تعصب از بین رفت. میچل لوئیس (M. Lewis) یک هرود مضمحل روغن زده بود و رزدیون (Rose Dione) هنرپیشه دوم زن بود و نقش هرودیس را برعهده داشت. او کسی



و به طرز قابل توجهی، روی هیكله‌های فروتنانه آدمها به جلوه درمی‌آید، و یک جور عظیم نمایی توخالی در زمان خود بود. بخش توراتی فیلم، داستان مهاجرت را نشان می‌داد و نازل شدن ده فرمان به موسی، که طبیعتاً با بازسازی فیلم، توسط دمیل که در ۱۹۵۶ انجام شد، مقایسه می‌شود. به رغم پیشرفت‌های فنی (تکنیکی) و این که در محل واقعی، فیلمبرداری شده بود، همچنین افزایش مدت زمان و هزینه ساخت، این فیلم جدید، به هیچ وجه، تمام امتیازها را نداشت. ایجاز فیلم ۱۹۲۳، موجب بود که هیچ نیازی به لفت و لعاب دادن آن با یک داستان تخیلی عاشقانه (و مزاحم) نباشد که در آن «شاهزاده» موسی، پسر فرعون، یا یک شاهدخت مصری، نرد عشق ببازد. دمیل در زندگی نامه‌اش، از این نوآوری دفاع کرده، و ادعا می‌کند که طبق تحقیقات انجام شده، چنین عشقی، حداقل می‌توانسته وجود داشته باشد - اما برای فیلم اولش، بهتر بود که چنین پدیده‌ای

اغواگر مرسوم و معمول، همچنان در سنگر مضحک این نقش باقی ماند. جالب اینجاست که مرضی که جوان هرزه از این زن گرفت و به همین خاطر او را کشت، جذام بود. در ضمن، زن اغواگر از یک مستعمره گریخته بود. امروزه به طور یقین، چنین جزئیاتی، ساده‌تر و واقع‌گراتر تنظیم خواهد شد. اوج داستان، فرو ریختن یک کلیسای بزرگ نیمه تمام بود که برادر بد آن را (به رغم هشدارهای آقای دی‌کس خوب) با مصالح سست و بی‌استحکامی ساخته بود تا سود بیشتری ببرد. مادر آنها به دلیل فرو ریختن کلیسا، زیر آوار می‌ماند و کشته می‌شود. این صحنه با صدای طبل ارکسترهای بزرگ سینمایی همراه بود و در تمام مدتی که قالبهای عظیم سیمانی ترک می‌خوردند و فرو می‌ریختند، ادامه داشت تا فقط چند تخته سنگ باقی ماند (درست به همان شکل و اندازه‌ای که موسی بر طور سینا رویت کرده بود) و روی سنگها جمله «تو نخواهی دزدید» با حروف بزرگ گوتیک، حک شده بود



چارلتون هستون (موسی) - ۱۹۵۶

اضافه نشود. مجلس میگساری و عیاشی سال ۱۹۲۳، از حوادث نسبتاً مهارشده مربوط به گوساله طلایی ۱۹۵۶، جالب تر بود. ممکن است، علت آن فقدان سکوت بوده باشد؛ زیرا وراجی و پرحرفی، از عیش و نوش مجالس عیاشی و میگساری می کاهد. اما مهمتر از هر چیز، موسای چارلتون هستون، موقر، دوست داشتنی و گاهی قدرتمند، آن طور که هست، اصلاً به رفعت شاهوار نتودور رابرتز (Theodore Roberts) نمی رسد. حتی در عکسها که متحرک نیستند، ریش و موی بلند و به باد شانه شده رابرتز، چشمان مشعل و وسعت حرکاتش، چیزی از آتش پیامبرانه رهبر توراتی قومش را منتقل می کند که در برداشت امروزی تر هستون، وجود ندارد. شکافتن دریای سرخ، در نسخه ۱۹۵۶، به طور یقین در ارتباط با فن (تکنیک) پیشرفته تر آن سالهاست که به خاطر اسپشل افکت (اثرات خاص)، زیر نظر جان فالتون (J. Fulton)، جایزه اسکار را ربود. به نظر می رسد که

درباری وجود داشته، ملکه نفرتیری و ملکه نفرتی تی که با فاصله صد و پنجاه سال زندگی می کرده اند و ان باکستر (A. Baxter) احتمالاً ملغمه هردو (یا هر چهار) را بازی می کرده است؛ هر چند که به هر حال، چندان خوب بازی نکرد.

فیلم آواره Wanderer ساخته پارامونت (۱۹۲۵)، به کارگردانی راثول والش Raoul Walsh نمایش پرخرجی از داستان پسر تبذیر کار کتاب مقدس بود، که تا حدی به دلیل صداقت ویلیام کولیه جونیر W. Collier Jnr در بازی، و زیبایی هنرپیشه سوئدی گرتانیسن Greta Nissen نجات یافت. صحنه های ساده و آرام زندگی فلسطینی ها، اغلب متقاعد کننده تر از زندگیهای مجلل انجیلی بود. والاس بیری Wallace Beery با موی انبوه و ریش بلند، در حالی که کلاه خودی پر زرق و برق بر سر، و جوشن و زرهی بر تن کرده بود، که شاید باب سلیقه فیلد مارشال گورینگ باشد، هنگام معاشرت با دوشیزه نیسن مت،



مرتع سر سبز - ۱۹۳۶

واقعا دل آزار بود.

کشتی نوح Noah's Ark (برادران وارنر ۱۹۳۰) مواجه با بداقبالی دوره انتقالی صامت-ناطق شد. داستان فیلم خانوادگی و متعلق به دوره جدید است، اما در طول آن رجوع به گذشته (فلاش بک) از داستان تورات می شود؛ این فیلم با اینکه در زمان خود بسیار مورد توجه قرار گرفت، اما در یاد مردم چندان نپایید. جرج ابراین G. O'Brien و دولورس کاستلو Dolores Castello ستاره های آن بودند، میرنالوی myrna Loy نقش کوچکی بر عهده داشت. نوح بیری Noah Beery هم شرکت داشت، اما گمان نمی رود به خاطر اسمش برای بازی در طوفان نوح انتخاب شده باشد. به نظر من نوحی که بیری بازی کرد، در ذهن باقی می ماند.

مرتع سر سبز The Green Pasture (۱۹۳۶). به کارگردانی مارک کانلی marc Connelly و ویلیام کیلی (W. Keighley). مرتع سر سبز فیلمی بود اقتباس از یک تئاتر عظیم بسیار موفق، که

فیلم جدید، در کل، زیر بار سنگین جلال و جبروت، تاشده بود. در حالی که فیلم قدیمی که یک پیش درآمد موجز بود، با این که با وسایل ساده تری ساخته شده بود، هیبت و عظمتی بیش از فیلم جدید ایجاد می کرد. دمیل، حکایات جالب و مفصلی در مورد ساختن هردو فیلم در زندگی نامه اش آورده است. اما راز دریای سرخ را در هیچ یک از دو فیلم (که اولی در گوادلوپ - Guadalupe - کالیفرنیا و دومی در ابو روش - Abu Ravash - در خود دریای سرخ و در استودیو فیلمبرداری شده بود) افشا نمی کند. او همچنین از روی احترام نام بازیگری که عبارات خدا را هنگام وحی ده فرمان در فیلم ۱۹۵۶ خوانده بود، افشا نکرد. در جای دیگر از صدای خود هستون، استفاده شده بود. به علاوه، انتقاد منتقدین، در مورد اسم شاهدخت نفرتیری (با نفرتی تی) که به غلط استفاده شده بود، بسیار بالا گرفته و به جنجال رسیده بود، و اعلام شده بود که عملاً، دو شخصیت

بدیهی بود که دمیل روزی سامسون و دلیل بی خواهد ساخت. فیلم در ۱۹۴۹، به طرز حیرت آوری بیروح و یمره ساخته شد. نقش دلیل بر عهده هدی لامار **Hedy Lamarr** بود، این هنرپیشه کم نور و بیرنگ، که بیمارانه ضد سکس بود، در این فیلم، سکسی ترین شخصیت تاریخ را مجسم می کرد، و بدون شک این انتخاب، برای دمیل بسیار گران تمام شد. ویکتور ماتیور **V. mature** در بخش عمده بی از فیلم، بدون تأثیر است، اما بداقبالی سامسون، نوعی شأن و مقام و حتی عظمت برای ماتیور ایجاد می کند. فیلم لحظات درخشانی دارد. حماسه های دمیل همیشه از چنین لحظاتی برخوردار است، اما چنانچه سیمون هارکورت اسمیت **S. Harcourt - Smith** خاطر نشان می کند: «بعضی از لحظات درخشان درامهای کتاب مقدس بی دلیل حذف شده است، مثلاً اینکه سامسون دوبار درمی یابد که دلیل بیرون رفته تا او را لو بدهد و به دام اندازد، و با این حال قادر نیست طلسم عشق دلیل را بشکند.» دمیل در کتابش به شدت از فیلم دفاع می کند، اما در واقع تکیه اش بر هیجانهای مبتذل و صحنه های مردم آزاری و بیرحمی کاملاً ناامید کننده بود. اما در نهایت می توان افزود که دمیل حتی وقتی شکست می خورد، به طرزی تماشایی شکست می خورد.

پس از سامسون و دلیل، در ۱۹۵۱ فیلم داود و بتشبع **David and Bathsheba**، به کارگردانی هنری کینگ **H. King** ساخته شد. فیلم برداشتی جسورانه از داستانهای کتاب مقدس بود، اما به سبکی غیر از سبک دمیل ساخته شده بود، و از آنجایی که تجمیلهای و تزیینات دمیل حذف شده بود، در نتیجه هیجان و زرق و برق خود را از دست داده بود. داستان فیلم تغییر کرده بود، تا رفتار داود قابل سرزنش شود، اما نتیجه کار بی تأثیر و بی رنگ و بو بود. گریگوری پک، تا جایی که از دستش برمی آمد، و با امکاناتی که در اختیارش قرار گرفته بود، کوشش می کرد، در یکی دو فرصت هم موفق از کار درآمد، لکن سوزان هیوارد در نقش بتشبع ظاهراً به این همه زحمت نمی ارزید. فقط فرانسیس ایکس **F. X. Bushman** کهنه کار، در نقش شاول قدر و قیمتی واقعی داشت. جنگ داود با گولیات، به صورت رجوع به گذشته (فلاش بک) بود، اما چندان کمکی به کل ماجرا نمی کرد. در واقع آخر الامر بیننده احساس می کرد که ایکاش گولیات برنده می شد. شاید به این ترتیب وقایع جالبتر از آب درمی آمد.

ملکه صبا، در ۱۹۵۲ مجدداً، اما این بار در ایتالیا به کارگردانی پیتر فرانچیسچی **Pietro Francisci** ساخته شد. جینو چروی **Gino Cervi**، انتخاب عجیبی برای نقش سلیمان بود، و لئونورا روفو **Leonora Ruffo** در نقش ملکه صبا بازی می کرد.



کتاب آفرینش

کودکان سیاهپوست وقتی روزهای یکشنبه از کشیش پیر کلیسا تعلیم می گرفتند، داستانهای عهد عتیق در ذهنشان به تصویر می آمد. ملکوت یک باغ بود، خداوند یک مرد سیاهپوست، سفیدموی مهربان، فرشتگان سیاهپوست، باخرقه های سفید شسته رفته از پارچه بی ارزان قیمت، دور و بر صحنه روی ابرها پرواز می کردند، یا دسته دسته بر دیوارهای باغ آسمانی جمع شده بودند و با علاقه و مهربانی به زمین می نگریستند.

گاهی اوقات خدا به دیدن زمین می رفت و هیچ گاه از وضعیت آن خوشحال نمی شد. هبوط آدم، هابیل و قابیل، طوفان نوح همگی طوری نمایش داده می شدند تا یک بچه سیاهپوست بتواند آنها را مجسم کند. به طرزی معجزه آسا از تله بوالهوسی در نه مورد از ده مورد اجتناب شده بود. نقد جدید به ترتیبی مدارا جویانه نسبت به سیاهپوستان، فیلم را بررسی کرده بود. اما این نوعی توجیه مسأله است. هیچ توجیه و یا جهت گیری در مورد یک فیلم قابل قبول نیست. فیلم باید همیشه در مسائل زمان خود مورد قضاوت قرار گیرد.

عقل و درایت سلیمان به ترتیب معمول و مرسوم آن نشان داده شده بود (بچه بی که برای شناخت مادر واقعی باید دو شقه شود و غیره).

فیلم سوئدی باراباس (۱۹۵۲)، هرچند به طور دقیق یک داستان انجیلی نیست، اما می توان آن را جزء فیلمهای مذهبی آورد. این فیلم توسط الف سیورگ Alf Sjöberg کارگردانی شده، و ایمان دزدی را نشان می دهد که بخشیده می شود تا عیسی مسیح به جای او به صلیب کشیده شود. این فیلم در اسرائیل و ایتالیا فیلمبرداری شد، و به گفته پترو کووی P. Cowie (در کتاب سینمای سوئد Swedish Cinema): «فیلم کند و سنگین پیش می رفت اما بازی اولف پالم Ulf Palme ممتاز بود.» داستان فیلم بر مبنای کتابی نوشته یار لاگرکویست Par Lagerkvist ساخته شده بود. نسخه دیگری از باراباس در ۱۹۶۱ در ایتالیا، به زبان انگلیسی ساخته شد و ریچارد فلیشر R. Fleischer آن را کارگردانی کرد. هر دو فیلم از روی یک واقعه خاص کتاب ساخته شده بود: زندانی شدن باراباس در معدن مس (یا گوگرد) در سیسیل؛ کوشش او برای درک مذهب جدید، دخالت او در سوزاندن رم و سرانجام مرگ او بر صلیب ارنا Arena. اما فیلم سوئدی با اینکه بر معما و سؤال شخصی باراباس متمرکز شده بود، با سرگردانی و سؤالهای درونی انسان امروز مشابهتی داشت. نسخه ایتالیایی با ابعاد وسیعتر ساخته شده بود، و آن را به سمت یکی از فیلمهای معموله دروغین مذهبی سوق می داد، با صحنه هایی از قساوت و مرگ، و در صحنه ارنا بیشتر صحنه های خشونت آمیز را القاء می کرد، اما زیر این پوسته هیچ پیامی نداشت.

در ۱۹۵۳ گناهان ایزابل [زن آحاب]، با شرکت پولت گودار (Paulette Godard) به کارگردانی رچینالد لوبورگ R. Le Borg در آمریکا ساخته شد. انتخاب هنرپیشه های زن برای تصویر این شخصیتهای انجیلی، که در زندگی روزمره بسیار واقعی به نظر می رسند، اگر جالب نبوده، حداقل همواره تعجب انگیز بوده است. فیلم حکایتی بی رنگ و دلمرده از وقایع آتشین و نفس بر بود، باعث می شد آدمی متوجه شود از چه رو منتقدان اغلب به دمیل زخم زبان می زنند. همین سخنان در مورد فیلم دیگر امریکایی که در همان سال ساخته شد صدق می کند؛ سالومه ریثاهورث، که در عمق ابتذال و پوچی سقوط می کند، آن چنان ابتذالی که هرگز قبل از آن، استاد، در بدترین فیلمهایش هم بدان دست نیافته بود. فیلمنامه تقلیدی مسخره از داستان تورات بود، و نقد سینما شماره هفتم

سالومه توسط یحیی تمعد دهنده به کیش جدید متمایل شده بود، و قبل از اینکه آخرین حجاب خود را کنار بزند پنهانی تقاضای نجات یحیی را کرده بود. اما چون هیچ کس وقتی نگذاشته بود، سالومه پس از ورود چند سر بریده به هرود و هرود یاس می گوید که دیگر کاری با آنها ندارد و با کرشمه (با معشوقش) بیرون می رود. تا برای شنیدن موعظه های مسیح به بالای کوه برود. تولید فیلم دائماً گرفتار مصائبی می شد، ظاهراً به دلیل اختلاف میان دوشیزه هیورث و رئیس شرکت کلمبیا، هاری کوهن H. Cohn اما متأسفانه عدم توافق میان آنها آنقدر جدی نبود که تمام برنامه کنار گذاشته شود.

پسر تذبذیر کار (۱۹۵۵)، به کارگردانی ریچارد تروپ (R. Trope) (اگر بخواهیم مهربانانه قضاوت کنیم) پرداختی استادانه بود از حوادث پسر سرگردان، اما فاقد آن صداقت و حال و هوای متواضعانه نسخه صامت «آواره The Wanderer» بود. تمثیلهای داستان گسترش یافته بود و تزییناتی بر آن افزوده شده بود: از جمله پسر تذبذیر کار عاشق یک شاهدخت بت پرست می شود. این اضافات چندان لطمه بی به فیلم وارد نمی آورد. بخصوص اینکه به طور حتم می باید ماجرابی در طول این مدت پرغوغا از زندگی پسر تذبذیر کار اتفاق افتاده باشد. اما ادموند پرادم E. Purdom آن احساس همدردی و علاقه بی را که باستر کولیه Buster Collier برمی انگیزد، و گفتگوها، مانند اغلب چنین مواردی در فیلمهای قبلی، سنگدلانه تمام نیرویش را برای درهم شکستن تخیلهای انجام می دهد. یک فیلم مکزیکی راجع به آفرینش انسان، می بایست جالب از کار درآید، اما متأسفانه «آدم و حوا» کار البرتو گوت Alberto Gout (۱۹۵۶) صرفاً یک داستان حادثه بی از یک زوج جوان بود، که در مقابل مسایل و مشکلات (بعد از هبوط) می جنگند، و به طرزی باورنکردنی، پس از اینکه به حد کافی رنج کشیدند، با ندامت به عدن بازمی گردند. بیننده با این فکر بر جای می ماند که حالا که ظاهراً کتاب بسته شده است، بر سر تاریخ بشریت چه خواهد آمد. یکی از منتقدان درباره فیلم نوشت، اولین فیلم مذهبی با صحنه های لختی. فیلم بیش از معمول به خاطر بازیگرانی که با موفقیت از درختی به درخت دیگر جست و خیز می کردند، لطمه دیده بود، و به طرزی گریزناپذیر علاقه بی ناکام (و یخ زده) را در بیننده برمی انگیزد که اگر فاصله درختها طوری بود که نمی شد از یکی به دیگری پرید، چه اتفاقی می افتاد. گفتگوها، به طرز محسوسی در تمام فیلم غایب بود، و نقش حوا را «دختر جهان» در



آن سال ایفا کرده بود. آخرین ملکه صبا در فیلم سلیمان و ملکه صبا (۱۹۵۹)، به کارگردانی کینگ ویدور (K. Vidor) جان گرفت، و بهترین ملکه صبا است، و به واقع یکی از قابل قبولترین حماسه‌های توراتی فیلم در اسپانیا، با هزینه سنگین، و ابعاد وسیع فیلمبرداری شد. و

کتاب آفریش

Finloly Currie بر بالای اسم همه قرار می‌گیرد، به خاطر صحنه‌های کوتاهی که در نقش داود در حال مرگ بازی کرد، و تصویر پرهیبت و تکاندهنده‌ی یک نبی باستانی را نشان داد. اما آنچه باعث می‌شود این فیلم برجسته‌تر از فیلمهای از این دست باشد آن است که ویدور موفق می‌شود برای چند لحظه کوتاه احساس واقعی هیبت خدا را القاء کند، و سایه حضور باریتمالی را بر ماورای جوشش کوچک غوغای افراد بشر بنمایاند. این همان احساسی است که دمیل هم به طور گذرا و شتاب زده در بیننده برمی‌انگیزد، و همین امر او را معذور می‌دارد.

داود و گولیات ایتالیایی (به کارگردانی ریشار پوتیه R. Pottier و فردیناندی بالدی F. Baldi) در همان سال ساخته شد. این فیلم پر از تضاد، و از دست رفته بود، فقط حضور اورسن ولز Orson Welles در نقش شاتول ارزشی به آن می‌داد. فیلم بیشتر به خاطر دوبله بسیار بدش به انگلیسی لطمه خورد. دوبله شکلی است که زبانی را به ضرب و زور در حرکات لب زبان دیگر جا می‌دهیم. و یکی از توهینهای خراب کننده می‌است که می‌توان نسبت به یک فیلم روا داشت؛ هیچ فیلمی در دوبله جان سالم به در نمی‌برد، و هیچ فیلمی آن قدر بد نیست که شایسته دوبله باشد. فیلمهای

پر خرجی آن، مثلاً برای محله قابل حمل و نقل زندگی ملکه، که وقتی بسته بندی می‌شد، یک کشتی حمل کالا را پر می‌کرد، یادآور «بزرگترین نمایش روی زمین» بود، با این همه فیلم به طور کلی با مشکلی مواجه نشد. به تقریب نگاه کردن به فیلم مطبوع چشم بود، بخصوص اندرون قصر، و محله فلسطینی‌ها به ترتیب متقاعد کننده ارائه شده بود. تصاویر معبد سلیمان، وفادارانه بازسازی نظرات باستانشناسان بود. هر چند که فیلم به تمامی یک تورات مصور بود، اما چیزی بیش از دوجینها نقاشی سطح بالا نبود. گفتار فیلم، به جز چند خط ناچور، (از قبیل «ما همگی اثر چند روز گذشته را حس کرده ایم») عموماً متناسب بود، و در دوره خود بسیار مؤثر. داستانی که در حاشیه می‌گذشت، حداقل قابل قبول بود. اوج کار - بخصوص کور کردن لشکر دشمن با انعکاس آفتاب روی سپرها، که در نتیجه با کله در دره سرنگون شدند، بسیار هیجان آور بود. جینالولو بریجیدا G. Lollobrigida یک ملکه صباي خوش رو بود، و برای اولین بار چهره بی از قلمرو پادشاهی مشرق زمین داشت، حتی در قهر و غضبش. بول براینر Yul Bryner به جای تیرون پاور بازی کرد، و برای نقش سلیمان، موقرو و مجاب کننده بود. نام فیئلسی کاری



تماشاگران فیلم، از نقش خود به عنوان بوینفار تعجب زده بود، مع الوصف با اعتماد به نفس آن را به انجام رساند.

شاید انصاف نباشد، اگر نسخه انگلیسی «سدوم و عموره» ایتالیایی-فرانسوی، ساخته رابرت الدریچ (R. Aldrich) (۱۹۶۱) را نقد کنیم. زیرا کارگردان (در مجله موی - Movie - شماره ۶) اظهار داشته که در اثر تکه پاره کرده‌های ممیز سالاری (سانسور)، تمام ساختار فیلم، به ترتیبی اساسی لطمه خورده است. فیلم اصلی (قبل از ممیزی)، ظاهراً در مورد گناهان شهرهای «سدوم و عموره» بوده و چنانچه در فیلم نمایش داده شده بود، مستوجب مکافات این چنین وحشتناک بودند که بر آنها نازل شد. فیلم به جز چند صحنه هیجان آور، با بازی بدون حالت و ناگیری استوارت گرینجر (S. Granger) در نقش لوط، وانوک امه (Anouk Aimee) با چهره قرن بیستمی اش، در نقش ملکه «سدوم» در کل، بی روح و خسته کننده بود. آیا نوعی زیرکی، باعث شده بود که ملک بارع سدوم، در فیلم به صورت ملکه بارع، در آمده بود؟ در پایان، پس از این که دختران لوط به عنوان گروگان در یک ماجرای ملودرام، شریانه مورد تجاوز قرار می گیرند، بعد از انتقام پدر از متجاوزین، زن - برده لوط، الدیث، به طرزی غیر قابل باور، تبدیل به ستون نمک می شود.

شائول و داود (Saul and David) (به کارگردانی مارچلو بالدی، Marcello Baldi، ۱۹۶۵) از ایتالیا، یک بار دیگر، تصویر مستقیم و بدون تفسیر از ماجرای توراتی شمونیل، و شائول که به عنوان شاه، انتخاب شد. داود و جلیات (گولیات)، جنگ بین فلسطینی ها، مرگ شائول و سلطنت داود بود. فیلم در هیچ یک از قسمتها، نه چندان مزخرف بود و نه چندان موثر.

آفرینش در کتاب مقدس (the Bible - in the beginning) (کارگردان، جان هوستون، J. Huston، ۱۹۶۶) برنامه عظیمی بود تا «عهد عتیق» را کمابیش به طور کامل به صورت فیلم در آورد و فهرست مبسوطی از ستارگان نام آور در آن شرکت داشتند. شاید

بامضمون مذهبی کمابیش مانند باقی انواع فیلم، از دوبله لطمه می بینند، و با این عمل نابه جا باید در تمام فرصتها مبارزه کرد. فیلم دیگر ایتالیایی که در همان سال ساخته شد هرود کبیر بود که آن هم دوبله شده بود. فیلم درباره سقوط و سرانجام دیوانگی هرود بهودیه، در سالهای قبل و درست بعد از تولد مسیح بود. نتیجه، آش شله قلمکاری شده بود از رویدادهای غلط تاریخی، و هرود غمگین که توسط ادموند پر دام غمگینتر بازی می شد.

استر و شاه Esther and the King (۱۹۶۰) یک فیلم متهورانه ایتالیایی - آمریکایی به کارگردانی راتول والش بود، که در عین وفاداری به داستان تورات ساخته شده بود، و در واقع دلیل خواستن زن جدید را برای اخشورش شاه Ahasureas بی وفایی ملکه وشتی Vashti دانسته بود، که از اصل توراتی آن قابل قبولتر است. چند صحنه از مناظر لشکرکشی هم در فیلم دیده می شد، که جالب بودند، اما هیچ چیز دیگری وجود نداشت. داستان استر در کتاب مقدس هنوز هم انتظار به وجود آمدن فیلمهای دیگری را برمی انگیزد. فیلم دیگری از ایتالیا - که در آن دوره زمینه انجیلی توراتی خاصی داشت - بر پرده آمد. فیلم «فروخته به مصر» Sold into Egypt (به کارگردانی لوچیانوریچی L. Ricci، ایروینگ رپر Irving Rapper)، که داستان یوسف، بوینفار و همسر او است، رویای هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر، و قحطی که پس از آن می آید. فیلم بدون هیجان و نسبتاً بی مزه بود. بازیگران فیلم عمدتاً ایتالیایی بودند، و فینلی کاری (که نقش داود را در سلیمان و ملکه صبا بسیار خوب بازی کرده بود) در این فیلم در نقش نسبتاً کوچکی از یعقوب، می درخشید. رابرت مورلی R. Morley مثل

فیلم به دلیل توقع زیاده از حدی که برمی انگیزد، قسمتهای مختلف فیلم (به رغم سه ساعت طول فیلم، فیلم واقعاً فقط از یک قسمت تشکیل شده بود) با انتقادهای سختی مواجه شد که تمام آنها بر حق نبود. زیرا فیلم قصد داشت، آفرینش را از کتاب مقدس، بدون هر گونه تفسیری بازسازی کند و از این نقطه نظر، بسیاری از نکات فیلم، مطبوع طبع بود. بخش آفرینش، غیر موثر و ناگیرا ساخته شده بود (فیلم یک میلیون سال قبل از میلاد مسیح از همسر (Hammer) بسیار بهتر بود) در این بخش از تصاویر انفجارهای دودزای خشکیها و دریاها که روی هم سوار شده بودند (سویرا-ایمیوزیشن) استفاده شده بود. گرچه باغ سرسبز عدن، جذاب بود و جایی مطبوع برای بعد از ظهری گرم. آدم و حوای فیلم، مورد حمله منتقدان قرار گرفتند. زیرا شبیه نوجوانان دبیرستانی امریکایی بودند. اما چرا نه؟ مگر در طول قرنهای نقاشان و مجسمه سازان، اساطیر مذهبی را شبیه افراد هم دوره هم محل خود عرضه نکرده اند؟ ایراد گرفته اند که آدم و حوای این فیلم؛ یک زوج جوان امروزی بوده اند. اما هیچ کس از رافائل ایراد نمی گیرد که مریم عذراش، یک بانوی زیبای قرن پانزدهمی است. این طرف و آن طرف رفتن آدم و حوا در فیلم، از لابه لای درختان جنگل، باز یادآور فیلم سختیهای معمول و مرسوم بود. اما هر راه چاره ای هم لایذ، مواجه با ممیزی می شد به هر حال، این رفت و آمد در فیلم، به طرز محجوبانه ای، تدارک دیده شده بود. حالت صورت این زوج، پیشتر حاکی از نوعی خامی و شگفتی بود و معصومیت دوران اولیه در آنها وجود نداشت. در واقع، دچار وسوسه شدن حوا، متقاعد کننده بود. سکانس هایبل و قابیل، یک نمای باز (لانگ شات) جالب بود و برج بابل، خوب درست شده بود. هر دو صحنه به حد کافی، مختصر بود که موجب مزاحمت نشود. قسمت کشتی نوح، که خود هوستون در نقش نوح بازی می کرد، به طور کلی، از حمله منتقدان،

معاف شد. اما داستان طوفان، به تقریب، مصون از خطا بود. عملاً، روی هم سوار شدن بعضی از تصاویر (سویرا-ایمیوزیشن) حیوانها ضعیف بود. داخل کشتی به نسبت خارج کشتی، به نظر، زیاده بزرگ می رسید و خود هوستون هم در نقش نوح، کمی مایه نومییدی بود. شاید در اینجا، باید منشی صحنه فرای (Fry) را مقصر دانست. با این همه، صحنه زیبایی از هوستون هست که در باران شدید، به لاک پشتی که دیر کرده، کمک می کند. خود طوفان هم خوب از کار درآمده است.

طولانی ترین بخش فیلم، مربوط به ابراهیم، ساره، هاجر، اسحاق، لوط و امت او بود. باید اذعان کرد که به رغم تسلط جرج سی. اسکات (G. C. Scott) بر نقش خود، رویدادها کند و سنگین، پیش می رفتند. با این حال، ماجرای ساره و هاجر ناموفق نبود و عمدتاً، منوط به اجرای جالب او گاردنر (Ava Gardner) بود. هر چند شاید موقعیتی چشمگیر به دست می آمد، اگر فیلم صامت می بود و در نتیجه، از برخی گفتارهای مبتذل اجتناب می شد. در این قسمت، صحنه های جنگ، جالب از کار درآمده و صحنه با نور آتشی که گاه فروکش می کرد، روشن شده بود. نگاهی کوتاه به سدوم و عموره، به طرز موثری، اعمال زشت و کریهی را که در آنجا اتفاق می افتاد، القاء می کرد؛ خیلی بیش از فیلمهایی که سدوم و عموره را با جزئیات، تصویر می کردند. عزیمت لوط در شعله های رنگین آتش، هیچان انگیز بود. اگر چه آتش بمب اتمی و پیوند آن با شعله های گوگرد، کمی واضح بود. جالبترین یا مضحکترین مورد فیلم که انتقاد بسیاری را برانگیخت، شرکت پیتراوتول (P. O. Toole) به صورت سه فرشته مختلف در کنار هم بود. صورت او پوشیده در کلاه خرقة ای، و بعد در خرقة ای دیگر، انگار سه فرشته در یک ردیف قوز کرده باشند و زمین سیرکی را به یاد بیننده می آورد که در آن چرخ چرخ عباسی بازی کنند!

ترجمه سودابه فضاییلی

